

برای امام يك راه

بیش وجود نداشت

پند و اندرز، و یادآوری‌های امیرمومنان در مسجد پیامبر، در حضور گروهی از مهاجر و انصار، حقیقت را روشن ساخت، و حجت را بر همه مسلمانان تمام نمود. اما خلیفه و همفکران وی بر قبضه کردن دستگاہ خلافت اصرار ورزیده، در صدد گسترش قدرت خویش برآمدند، مرور و گذشت زمان نه تنها به سود امام نبود، بلکه بیش از پیش پایه‌های خلافت خلفا را در آذغان و قلوب مردم استوارتر می‌ساخت، و مردم به تدریج وجود چنین حکومتی را به رسمیت شناخته، کم کم به آن انس و خومی گرفتند.

در چنین شرایط حساس، که گذشت هر لحظه‌ای به زیان خاندان رسالت و به نفع حکومت وقت بود تکلیف شخصینی مانند علی (ع) چه بود؟ در برابر امام، دوره بیش وجود نداشت، یا باید به کمک رجال خاندان رسالت و علاقمندان راستین خویش، یا خیزد، و حق از دست رفته را بازستاند

و با این که سکوت کند و از کلیه کارهای اجتماعی کنار رود، و در حدود امکان به وظائف فردی و وظایف اخلاقی خود پردازد.

هر گاه علائم و قرائن گواهی می‌دادند که نهضت امام در آن شرایط به نفع اسلام جوان و جامعه نو بنیاد اسلامی نبود، در این صورت پیسودن راه دوم برای علی متعین و لازم بود.

اتفاقاً محاسبات و قرائن زیادی گواهی می‌دهند که نهضت و قیام امام در آن شرایط هرگز به نفع اسلام و مسلمانان نبود، و قیام علی نتیجه‌ای جز انحلال جامعه اسلامی و بازگشت گروه بی‌شماری از آنان به عصر جاهلی، نداشت، و قرائن یاد شده را در مطالب زیر ملاحظه می‌فرمائید:

پیامبر از ارتداد امت نگران بود:

۱- آیات قرآنی حاکی از آنست که پیامبر در دوران حیات خود از آینده جامعه اسلامی سخت

الرُّسُلَ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قَتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ
وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنِ يَصْرَأَ اللَّهُ شَيْئًا
وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ (۲)

محمده فقط پیامبری است از جانب خدا و پیش از
اونیز پیامبران آمده اند ، هر گاه بمیرد و یا کشته شود
آپاشما به افکار و عقاید جاهلیت بازمی گردید ،
هر کس عقبگرد کند ، ضرری به خدا نمی رساند
خداوند سپاسگزاران را پاداش نیک می دهد .

این آیه از طریق تقسیم اصحاب پیامبر به گروه
(مرتجع بسه عصر جاهلی ، و گروه ثابت قدم و
سپاسگزار) تلویحا می رساند که پس از درگذشت
پیامبر گرامی ، ممکن است مسلمانان دچار اختلاف
و دو دستگی شوند (گروهی مرتجع و بازگردنده به
عصر جاهلی ، و گروهی شاکر و سپاسگزار)

۲- بررسی سرگذشت گروهی که در «سقیفه
بنی ساعده» دورهم گرد آمده بودند به خوبی
نشان می دهد که چگونه در آن روز از روی راز برده
بر افتاد ، و بار دیگر تعصبات قومی و عشیره ای و
افکار جاهلی ، خود را از لابلای گفتگوهای یاران
پیامبر ، نشان داد ، و روشن گردید که هنوز تربیت های
اسلامی در اعماق دل جمعی از آنها نفوذ نکرده و
اسلام و ایمان جز سرپوشی بر چهره جاهلیت چیزی
نبوده است .

بررسی این واقعه تاریخی به خوبی می رساند که
هدف از آن اجتماع ، هدف از آن سخنرانیها و پر خاشها ،
جز منفعت طلبی و سودجویی چیز دیگری نبوده و هر فردی

نگران بود ، و با مشاهده یک سلسله حوادث ناگوار
این احتمال در ذهن او قوت می گرفت که ممکن
است گروه یا گروهائی پس از درگذشت او ، به
دوران جاهلی بازگردند و سنن الهی را به دست
فراموشی بپسارند .

این احتمال موقعی در ذهن او قوت گرفت که در
جنگ احد (هنگامی که شایعهی کشته شدن پیامبر
از طرف دشمن در میدان نبرد منتشر گشت) با دیده
خود ، مشاهده کرد که اکثریت قریب به اتفاق آنان
راه فرار پیش گرفته و به کوهها و نقاط دور دست پناه
بردند و برخی تصمیم گرفتند که از طریق تماس با
رئیس منافقان (عبدالله بن ابی) از ابوسفیان امان
بگیرند ، و عقاید مذهبی آنان آنچنان سست و بی پایه
گردید که درباره خدا گمان بد بردند و افکار غلط
به خود راه دادند قرآن مجید از این راز چنین برده
برمی دارد و می فرماید : **و طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ
أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ
يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْئٌ (۱)**

گروهی از یاران پیامبر به اندازه ای در فکر جان
خود بودند که درباره خدا گمانهای باطل بیان
گمانهای دوران جاهلیت می بردند و می گفتند : آیا
چاره ای برای ما هست؟

باز قرآن مجید در آیه دیگر به طور تلویح از
اختلاف و دو دستگی یاران رسول خدا پس از رحلت
او خبر داده می فرماید :

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ

۱- سوره آل عمران آیه ۱۵۳

۲- سوره آل عمران آیه ۱۴۴

کوشش می کرد که لباس خلافت را که باید بر اندام شایسته ترین فرد ازامت پوشیده شود، بر اندام خود بپوشد، چیزی که در آن انجمن کمتر مطرح بود، مصالح اسلام و مسلمانان بود و جستجوی شایسته ترین فرد ازامت که با تدبیر خردمندانه، ودانش وسیع و روح بزرگ، و اخلاق پسندیده خود بتواند کشتی شکسته اسلام را به ساحل نجات رهبری کند.

قرآن مجید یاران رسول خدا را که در نبرد احد پایه فراز گذاردند و اسلام و پیامبر را فراموش کرده تنها به فکر خویش بودند، چنین ملامت می کند: و طائفه قد اهتمهم انفسهم... (۱) گروهی تنها به فکر خود بودند.

بررسی حادثه سقیفه به روشنی ثابت میکند که کارگردانان سقیفه، جز خود و منافع خویش، فکر دیگری نداشتند و هر فردی به فکر برشته کردن نان خود و داغ کردن تن و منافع خویش بود.

در این اوضاع و شرائط که عقیده اسلامی در قلوب انسان رسوخ نکرده و هنوز عادات و تقالید جاهلی از دماغ آنان بیرون نرفته بود هر نوع جنگ داخلی و دسته بندی، مایه انجلال جامعه، و موجب بازگشت بسیاری از آنان به بت پرستی و شرک می گردید

* * *

۳- از همه روشن تر، سخنان امام در آغاز حوادث سقیفه است: امام در سخنان خود به اهمیت اتحاد اسلامی و سرانجام بد و وحشت آور اختلاف و تفرقه اشاره نموده است از باب نمونه:

هنگامی که ابوسفیان خواست دست علی را به عنوان بیعت بفشارد و از این راه به مقاصد شوم خود

برسد امام دویه جمعیت کرد و چنین فرمود:

«موج های» فتنه را با کشتی های نجات بشکافید، از ایجاد اختلاف و دو دستگی دوری گزینید و نشانه های فخر فروشی را از سر بردارید... اگر سخن بگویم می گویند بر فرمانروائی حریص است و اگر خاموش بنشینم می گویند از مرگ می ترسد، به خدا سوگند علاقه فرزند ابوطالب به مرگ بیش از علاقه کودک به پستان مادر است اگر سکوت می کنم به خاطر علم و آگاهی خاصی است که در آن فرو رفته ام و اگر شما هم مثل من آگاه بودید بدان ریسمان چاه، مضطرب و لرزان می گشتید. (۲)

علمی که امام از آن سخن می گوید همان آگاهی اوز نتایج وحشت آور اختلاف و دو دستگی است، اومی دانست که قیام و نهضت و جنگ داخلی به قیمت محو اسلام و بازگشت مردم به عقاید جاهلی تمام می شود.

* * *

۴- هنگامی که درگذشت پیامبر گرامی در میان قبائل تازه مسلمان منتشر گردید گروهی از آنها پرچم «ارتداد» و بازگشت به آئین نیاکان را برافراشتند. و عملاً با حکومت مرکزی مخالفت نموده حاضر به پرداخت مالیات اسلامی نشدند و نخستین کاری که حکومت مرکزی انجام داد، این بود که گروهی از مسلمانان پایدار و علاقه مند را برای نبرد با «مرتدان» بسیج نمود تا باری دیگر به اطاعت از حکومت مرکزی و پیروی از قرآنین اسلام گردن نهند، و در نتیجه اندیشه «ارتداد» که کم و بیش در دماغ قبایل دیگر نیز در حال تکوین و بارش و نمو بود، ریشه کن گردد.

می رود و من برای این حوادث برخاستم،
و مسلمانان را یاری کردم تا این که باطل
محو گردید و آرامی به آغوش اسلام باز
گشت. (۱)

در آغاز خلافت عثمان که زای شوری به نفع
عثمان و عقب زدن علی تمام شد، امام روبه اعضاء
شوری کرد و گفت «همگی می دانید که من برای
خلافت از دیگران شایسته ترم من مادامی که امور
مسلمانان رو به راه گردد خلافت را رهایی کنم هر
چند بر من جور و ستم شود و اگر من، به حکومت از
خود بی میلی نشان می دهم به خاطر درد ثواب و
پاداشی است که در این راه وجود دارد (۲).

امام روی این جهات راه دوم را انتخاب کرد
و سکوت را بر قیام که ضررهای آن به مراتب بیش
از پایمال شدن حق خود بود، ترجیح داد.

ابن ابی الحدید می گوید: در روزهایی که
علی گوشه عزلت را گرفته دست روی دست گذاشته
بود، بانوی گرامی وی فاطمه دخت پیامبر، او را
به قیام و نهضت و بازستانی حق خویش تحریک کرد
در همین لحظات صدای مسوذن به گفتن «اشهد ان
محمداً رسول الله» بلند شد، امام روبه همسر گرامی
خویش کرد و گفت آیا دوست داری که این
صدا در روی زمین خاموش گردد؟ فاطمه
گفت: هرگز نه، امام فرمود: پس راه همین است
که من در پیش گرفته ام. (۳)

در کنار ارتداد قبایل، فتنه دیگری در پیامه بر پا
شد و آن ظهور مدعیان نبوت مانند «مسيلمه»،
«سجاح» و «طلیحة» بود و افراد قبایل هر کدام،
از روی تعصب از آنها پیروی نمودند.

در چنین اوضاع و احوال که مهاجر و انصار وحدت
کلمه را از دست داده و قبائل اطراف پرچم ارتداد
را برافراشته و مدعیان دروغ و غشودر استانهای
«نجد» و «پیامه» به ادعای نبوت برخاسته بودند
هرگز صحیح نبود که امام پرچم دیگری به دست
بگیرد و قیام کند.

امام در یکی از نامه های خود که به مردم مصر
نوشته است، به این نکته اشاره می کند و می فرماید:
به خدا سوگند من هرگز فکر نمی کردم که عرب
خلافت را از خاندان پیامبر بگیرد یا مرا از آن باز
دارند، مرا به تعجب و انداخت جز توجه مردم به
دیگری که دست او را به عنوان بیعت می فشردند،
از این جهت من دست نگاه داشتم، دیدم گروهی
از مردم از آئین اسلام بازگشتند، و
می خواهند آئین محمد را محو کنند،
ترسیدم که اگر به یاری اسلام و مسلمانان
نشتایم رخنه و ویرانی در پیکر آن مشاهده
کنم، که مصیبت و اندوه آن بومن بالاتر
و بزرگتر از حکومت چند روزه ایست که
به زودی مانند سراب و یا ابر از میان

۱- ولا یخطر بالالی ان العرب تز عج هذا الامر من بعده ص عن اهل بینه ولا انهم منحوه عنی من
بعده فما راعنی الا انشیال الناس علی فلان یبایعونه فامسکت یدی حتی رأیت راجعة الناس، قدرجت عن الاسلام
یدعون الی محق دین محمد (ص) فخشیت ان لم انصر الاسلام بواهنه ان اری فیہ ثلما اوهد ما تكون المصیبة
به علی اعظم من فوت ولا یتکم التی انما هی متاع ایام فلائیل (نهج البلاغه نامه ۶۲)

۲- والله لاسلمن ماسلمت امور المسلمین ولم یکن فیها حجة الا علی خاصة التماسا لاجر ذلك وفضله
وزهداً (نهج البلاغه خطبه ۷۱)

۳- شرح حدیدی ج ۱۱ ص ۱۱۳